

عطف

کشمکش‌های درون

● **شرق:** «سمفونی پاستورال» اثر آندره ژید و «غُیان» اثر ژان پل سارتر دو رمان مشهور فرانسوی‌اند که اولی به ترجمه سیروس ذکاء و دومی به ترجمه مهدی روشن‌زاده در نشر فرهنگ جاوید منتشر شده‌اند. هر دو رمان در قالب یادداشت‌های روزانه شخصیت اصلی داستان نوشته شده‌اند. «سمفونی پاستورال» یادداشت‌های روزانه یک کشیش پروتستان است که دل‌باخته دختری فقیر و نابینا می‌شود و این دل‌باختگی بحران و کشمکش و عذاب وجدان را برای کشیش پدید می‌آورد و به فرجامی تلخ می‌انجامد؛ عنوان رمان برگرفته از عنوان سمفونی ششم بتهوون است و وجه تسمیه آن، چنان‌که سیروس ذکاء در مقدمه ترجمه فارسی رمان توضیح می‌دهد، قسمتی از داستان است که کشیش که تعلیم و تربیت دختر نابینا را بر عهده دارد، او را برای شنیدن سمفونی پاستورال به شهر لوژان می‌برد و «این امر نقش عمده‌ای در آموزش و پرورش او ایفا می‌کند». اما این تنها دلیل انتخاب عنوان «سمفونی پاستورال» برای این رمان نیست و سیروس ذکاء در جای دیگری از همین مقدمه وجه تسمیه دیگر این عنوان را این‌گونه توضیح می‌دهد: «کلمه پاستور در غالب زبان‌های غربی هم به معنی چوپان و هم به معنی کشیش است و بدین‌سان ایهامی در عنوان سمفونی پاستورال وجود دارد که رساندن آن در ترجمه به زبان فارسی ناممکن است. به همین جهت عنوان کتاب به همان صورت اصلی حفظ گردید». رمان «سمفونی پاستورال» نخستین‌بار در سال ۱۹۱۹ میلادی منتشر شد. در یادداشت مترجم آمده است که «آندره ژید برای نوشتن این داستان در یکی از دهکده‌های کانتون ژوژای سوئیس به‌نام بِردین اقامت گزید و نوشتن آن را در آنجا به پایان برد.» براساس این رمان در سال ۱۹۴۶ فیلمی هم به کارگردانی ژان دولونا ساخته شده است.

اما اگر ژید در «سمفونی پاستورال» داستانش را در قالب یادداشت‌های روزانه یک کشیش بی‌نام‌ونشان بازمی‌گوید، ژان پل سارتر در رمان «غُیان» داستانش را در قالب یادداشت‌های روزانه مورخی منزوی به نام آنتوان روکانتین نقل می‌کند. رمان با سندی جعلی آغاز می‌شود که عنوان «اطلاعیه ناشرین» را بر پیشانی دارد. در این سندی می‌خوانیم که آنچه بعد از این‌خواهد آمد یادداشت‌هایی است که «در میان ورق‌کاغذهای آنتوان روکانتین پیدا شده است».

آنها که با فلسفه سارتر آشنا هستن دغدغه‌های اگزیستانسیالیستی او را به‌خوبی در این رمان بازخواهند یافت. سارتر در «غُیان» که مخاطب فارسی‌زبان آن را با عنوان «تِهوع» هم می‌شناسد، دلهره‌های وجودی انسانی را بیان می‌کند که گرفتار موقعیتی است که آگاهی وجودی‌اش را تار می‌سازد و او می‌کوشد از این موقعیت گذر کند. در بخشی از یادداشت‌های مترجم بر ترجمه فارسی این رمان درباره آن آمده است: «غُیانِ حدیث انسان تنهایی است که در چرخ و واچرخ زمان، از تنهایی خویش پناهگاهی می‌سازد تا بتواند در مقابل هجوم افکار سرد و تیره و سهمگین تاب بیاورد و روزنی به نور بجوید. افکاری که او را به هراسو می‌برد…» مهدی روشن‌زاده در بخشی دیگر از همین یاداشت درباره این رمان می‌نویسد: «غُیانِ کتابی است که از آورده‌های درون حرف می‌زند، نوعی تشریح موجود است. به‌دنبال نسبت وجود با آگاهی است و ارتباط آن با اشیا (همان ناشناخته‌های به‌ظاهر آشنا). به‌دنبال چرایی تأثیرپذیری وجود از جهان پیرامون است. غُیانِ کتابی است که از صحرای غریب وجود گذر می‌دهد و آتجابودن را به ما می‌آموزد. از خود برون ایستادن و وجود را از بیرون به‌دنبال‌کنشند…» و «این آنچه می‌خوانید سطرهایی است از این رمان: «یک چیزِی در من اتفاق افتاده، دیگر نمی‌توانم به صحت آن شک کنم. عین یک بیماری به سراغم آمده. نه همچون یک حقیقت پیش‌یافت‌ه، نه چون امری آشکار. به‌تدریج و زیرچُلکی جا خوش کرده، کمی خود را غریب و عجیب حس کرده‌ام، کمی در تنگنا، همین و همین… بلافاصله پس از اینکه وجودم را تصرف کرد، دیگر تکان نخورده، ساکت و خاموش لنگر انداخته و من توانستم به خود اطمینان دارم که چیزیم نیست، که این فقط اعلام خطری است توجیه‌ناپذیر. همین دیگر، اکنون این چیز، شکوفا شده. فکر نمی‌کنم وقایع‌نویسی بتواند کسی را به‌لحاظ روانی آماده تحلیل مسائل روان‌شناختی کند. در حیطه فعالیت ما، بحث و جدل فقط بر سر احساسات کاملی است که بر آنها نام‌هایی چون احساس طبعی و منفعت می‌نهم. با وجود این، اگر سایه خفیفی از شناخت بر من چیره بود، اکنون می‌بایست از آن استفاده می‌کردم. در دست‌هایم، فی‌المثل، چیزی نو وجود دارد، نوعی طرز گرفتن پیپ یا چنگال. با بهتر است بگویم، این چنگال است که حالا، نوعی طرز جاگیرشدن را حاصل کرده، نمی‌دانم…»



شیمایا بهرمند

«قاجاق کتاب» عنوان دعوی مطروحه اخیر در حوزه فرهنگ و نشر ما است. طرفین دعوا در بدو امر دستفروشان یا بساط‌ها و افستی‌های کتاب‌اند، ناشران، اما هرچه در ماهیت دعوا دقیق‌تر شویم اصحاب دعوا آشکارتر می‌شوند. غائله اخیر مدعیان بسیار دارد که بر سر مفاهیم و مصادیق دعوا اختلاف دارند. ناشران به طرفیت اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران، دستفروشان یا افستی‌ها یا ناشران غیرقانونی و بدون مجوز را قاجاقچی یا سارق کتاب می‌خوانند. حال آن‌که برخی باور دارند عمده کتاب‌هایی که افست یا ریسوگراف می‌شوند، بدون مجوز یا بلاصاحب‌اند و کتاب‌های مجوزدار سهم ناچیزی در بساط دستفروشان دارند. جمعی از ناشران یا همراهی اتحادیه ناشران و کتابفروشان، و اتحادیه نیز با امضای تفاهنامه یا وزارت ارشاد، برای مقابله با تکثیر غیرقانونی کتاب، یک صدا خواهان برچیده‌شدن بساط بساطی‌های کتاب شده‌اند و به‌طرز روش‌مند این ماجرا را دنبال می‌کنند. گذر انقلاب، درست مقابل کتابفروشی‌ها و دفاتر برخی ناشران دانه‌درشت، محل اجتماع دستفروشان‌ی است که در بساط‌شان همه‌چیز کتاب، از مجوزدار تا بدون مجوز، از سیاست و ادبیات و هنر و اقتصاد تا رمان‌های عامه‌پسند و کتاب‌های پر فروش هست با این دایعه که کتاب‌ها اینجا به‌دور از هرگونه سانسور به‌دست مخاطب می‌رسد، که طبعاً در این آشفته‌بازار فریب‌هایی هم در کار است و آن دسته از ناشرانی از این ترفندها بیشتر آسیب می‌بینند که تالیفات یا ترجمه‌هایی از بزرگان ادبیات معاصر را منتشر می‌کنند. همین‌جا درگ کنیم و به سابقه دور و دراز دستفروشی و بساط‌گردن کتاب نقیبی بپردازیم تا به‌جای گفتن از معلول‌ها و نابودی‌شان، سراغ از علت ماجرا بگیریم. تمرکز ما اینجا بر پس‌زمینه‌ای است که کار را به اینجا کشانده است با تأکید بر اینکه بخشی از نیروی کار موجود در چرخه توزیع و انتشار بدون مجوز کتاب، همان دستفروشان کتاب‌اند که هر اهل کتاب یا عابری که گذرش به راسته انقلاب افتاده باشد با آنان برخورد داشته، نه کارتل‌ها و باند‌های سازمان‌یافته تولید و توزیع کتاب بدون مجوز که در شمارگان بسیار آثار موفقان درگذاشته و بازمندگان‌شان و نیز زندگان را بی‌خبر چاپ می‌کنند و آثار نویسندگان و مترجمانی را که ترک وطن کرده‌اند یا وراثتی پای کار ندارند، میراث و ماترک خود می‌دانند و پاسخگوی هیچ احدی هم نیستند! در عین‌حال، به‌قول یکی از مترجمان مطرح ما، مدرنیت به‌صورت قاجاق به بسیاری از کشورها وارد شده است. «دن‌کیشوت» را هم در دل همین قاجاق کالا، در چلیک‌های شراب قاجاق می‌گردند و نیز اندیشه‌های روسو و دبیرو و ولتر را. مملکت ما هم از این ماجرا بر کنار نبوده. نخستین آثار روشنگرانه از راه قاجاق وارد ایران شدند. ناظم‌الاسلام کرمانی در «تاریخ بیداری ایرانیان» می‌نویسد، ما محفلی کوچک و مخفی داشتیم که در آن سرفنامه ابراهیم‌بیک را می‌خواندیم تا چهرس‌د به نوشته‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و دیگران. ماجرای انتشار مطرح‌ترین اثر ادبیات مدرن ما، «بوف کور» هم که حکایت‌ها دارد. هدایت، «بوف کور» را در فرنگ می‌نویسد و به‌خاطر اینکه در ایران دوران رضاشاه امکان چاپ نداشته، آن را در هند در پنجاه نسخه منتشر می‌کند. هدایت دو سال پیش‌تر برای نوشتن «وغوغ» سفر کرده و منع‌القول شده بود. هدایت «وغوغ‌سأهاب» را با مسعود فرزاد در همان ایامی نوشت که با گروه رُبعه متشکل از بزرگ علوی، مسعود فرزاد و مجتبی مینوی مراده داشت و برای نوشتن آن و به‌موجب شکایت علی‌اصغر حکمت، وزیر وقت نظمیته تهران تا پای میز محاکمه نیز رفته و مورد بازجویی قرار گرفت و سرانجام، او از تعهد کتبی گرفتند که دیگر مطلبی چاپ نکند. بگذریم.

از روزگاری که هزاران تن از بیکاران شهری خاصه در تهران دریافته‌ند که ناگزیرند با وضعیت بیکاری خود کنار بیایند و نه جنبش بیکاران و نه تلاش‌های دولت در بهبود وضعیت بیکاری راه به جایی نبرند، پدیده دستفروشی در شهر به‌عنوان استراتژی فردی بیکاران پدید آمد. بازار سیاه که تا حد بسیار از کنترل بوروکراتیک دولتی خارج بود، تنها پناه و زمینه کار این افراد شد. آصف بیات در کتاب «سیاست‌های خیابانی»^۲ در بخش «شورشیان خیابان: سیاست‌های دستفروشی»، با آمار و ارقام و ارجاع به تحقیقات میدانی و مطبوعات، پدیداری دستفروشی را در انواع مدل چرخداری و ذکه‌داری برمی‌رسد و نشان می‌دهد که در مناقشه قدرتمندان و صاحبان ثروت با دستفروشان‌ی که امکان عمومی را تسخیر کردند، دولت به‌انحاء مختلف برای برقراری نظم جانبِ تجار و صاحبان سرمایه را گرفته، چراکه هم قدرت و هم منفعت هر دو مورد تعرض قرار گرفته بودند.» با اینکه پیشینه دستفروشی کتاب، تاریخی به درازای چاپ کتاب دارد اما از چهار دهه پیش به این طرف، به هیأت تازه‌ای درآمده که آصف بیات آن را «دستفروشی سیاسی» می‌خواند. تا آنجاکه در دو سال نخست انقلاب تا میانه دهه شصت، چشم‌گیرترین نوع دستفروشی بوده است. «تحصیل‌کرده‌های جوانی



که اکثراً هواداران گروه‌های سیاسی بودند، کالاهای فرهنگی چون کتاب، روزنامه و نوار کاست را به منتشر می‌کنند. همین‌جا درگ کنیم و به سابقه دور و دراز دستفروشی و بساط‌گردن کتاب نقیبی بپردازیم تا به‌جای گفتن از معلول‌ها و نابودی‌شان، سراغ از علت ماجرا بگیریم. تمرکز ما اینجا بر پس‌زمینه‌ای است که کار را به اینجا کشانده است با تأکید بر اینکه بخشی از نیروی کار موجود در چرخه توزیع و انتشار بدون مجوز کتاب، همان دستفروشان کتاب‌اند که هر اهل کتاب یا عابری که گذرش به راسته انقلاب افتاده باشد با آنان برخورد داشته، نه کارتل‌ها و باند‌های سازمان‌یافته تولید و توزیع کتاب بدون مجوز که در شمارگان بسیار آثار موفقان درگذاشته و بازمندگان‌شان و نیز زندگان را بی‌خبر چاپ می‌کنند و آثار نویسندگان و مترجمانی را که ترک وطن کرده‌اند یا وراثتی پای کار ندارند، میراث و ماترک خود می‌دانند و پاسخگوی هیچ احدی هم نیستند! در عین‌حال، به‌قول یکی از مترجمان مطرح ما، مدرنیت به‌صورت قاجاق به بسیاری از کشورها وارد شده است. «دن‌کیشوت» را هم در دل همین قاجاق کالا، در چلیک‌های شراب قاجاق می‌گردند و نیز اندیشه‌های روسو و دبیرو و ولتر را. مملکت ما هم از این ماجرا بر کنار نبوده. نخستین آثار روشنگرانه از راه قاجاق وارد ایران شدند. ناظم‌الاسلام شهری است. «حق به شهر حق تغییردادن خودمان از طریق تغییردادن شهر است».

با این مقدمات می‌توان ادعا کرد که این‌دست رویارویی‌ها که یک پای میهنگی‌اش نهاده‌های دولتی میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و دیگران. ماجرای انتشار مطرح‌ترین اثر ادبیات مدرن ما، «بوف کور» هم که حکایت‌ها دارد. هدایت، «بوف کور» را در فرنگ می‌نویسد و به‌خاطر اینکه در ایران دوران رضاشاه امکان چاپ نداشته، آن را در هند در پنجاه نسخه منتشر می‌کند. هدایت دو سال پیش‌تر برای نوشتن «وغوغ» سفر کرده و منع‌القول شده بود. هدایت «وغوغ‌سأهاب» را با مسعود فرزاد در همان ایامی نوشت که با گروه رُبعه متشکل از بزرگ علوی، مسعود فرزاد و مجتبی مینوی مراده داشت و برای نوشتن آن و به‌موجب شکایت علی‌اصغر حکمت، وزیر وقت نظمیته تهران تا پای میز محاکمه نیز رفته و مورد بازجویی قرار گرفت و سرانجام، او از تعهد کتبی گرفتند که دیگر مطلبی چاپ نکند. بگذریم.

از روزگاری که هزاران تن از بیکاران شهری خاصه در تهران دریافته‌ند که ناگزیرند با وضعیت بیکاری خود کنار بیایند و نه جنبش بیکاران و نه تلاش‌های دولت در بهبود وضعیت بیکاری راه به جایی نبرند، پدیده دستفروشی در شهر به‌عنوان استراتژی فردی بیکاران پدید آمد. بازار سیاه که تا حد بسیار از کنترل بوروکراتیک دولتی خارج بود، تنها پناه و زمینه کار این افراد شد. آصف بیات در کتاب «سیاست‌های خیابانی»^۲ در بخش «شورشیان خیابان: سیاست‌های دستفروشی»، با آمار و ارقام و ارجاع به تحقیقات میدانی و مطبوعات، پدیداری دستفروشی را در انواع مدل چرخداری و ذکه‌داری برمی‌رسد و نشان می‌دهد که در مناقشه قدرتمندان و صاحبان ثروت با دستفروشان‌ی که امکان عمومی را تسخیر کردند، دولت به‌انحاء مختلف برای برقراری نظم جانبِ تجار و صاحبان سرمایه را گرفته، چراکه هم قدرت و هم منفعت هر دو مورد تعرض قرار گرفته بودند.» با اینکه پیشینه دستفروشی کتاب، تاریخی به درازای چاپ کتاب دارد اما از چهار دهه پیش به این طرف، به هیأت تازه‌ای درآمده که آصف بیات آن را «دستفروشی سیاسی» می‌خواند. تا آنجاکه در دو سال نخست انقلاب تا میانه دهه شصت، چشم‌گیرترین نوع دستفروشی بوده است. «تحصیل‌کرده‌های جوانی

ادبیات

انباشت سرمایه و سیاست‌های دستفروشی

نظمیه نشر



امرارمعاش می‌نوشتند. نظم خودجوشی که کانتور از آن می‌گوید و تبارش به ایده دست نامرئی بازار آدم اسمیت می‌رسد، درست خلاف نظمی است که آدورنو در آثار مختلف خود خاصه در مقاله «صنعت فرهنگ‌سازی»^۳ از آن سخن گفته و آن را کار هنر می‌داند. آدورنو باور دارد، نظمی که صنعت فرهنگ بر انسانها تحمیل می‌کند، همواره همان وضعیت موجود است و حتا اگر این وضع موجود کامیابی بسازد گذرایی را تضمین کند، فریبی ناپیدا در خود دارد. ازقضا آدورنو صنعت فرهنگ‌سازی را به‌مثابه نوعی کیش عامه‌پسند می‌داند که وعده فراهم‌ساختن معیاری برای خواست‌ها و تمایلات انسان‌ها را می‌دهد به‌منظور به‌نظم درآوردن دنیای پراشونی که ماحصل «صنعت فرهنگ‌سازی» است و گویا کجاها جهان ساخته شده تا از غریبان آن گذر در خود دارد. ازقضا آدورنو تناقض‌آمیز است و آن‌طور که از مقاله موصوف برمی‌آید چنان تابع قانون می‌باشد شده که دیگر مایده نمی‌شود. با این وصف، انگیزه‌ها دیگر آشکارا اقتصادی‌اند. نظمی که کانتور می‌خواهد برمینای نظام بازار آزاد در فرهنگ پیاده کند همان نظمی است که در صنعت فرهنگ‌سازی وعده داده می‌شود و در این میانه هرکس به منابع ثروت و قدرت دسترسی بیشتر دارد، بازار را به انحصار خود درمی‌آورد. برگردیم به بحث قاجاق یا توزیع غیرقانونی کتاب، که مصداق همین نظم خودجوش در فرهنگ است و از این‌رو که در دوران اخیر، پدیده بازار آزاد مورد تردید اساسی است و ایده نظم بازار به انحصار تن داده، اعلام حاکمیت نظم بر فرهنگ نیز به‌خاطر نسبت وثیقش با بازار و منفعت، به انحصار منجر می‌شود. گیرم این انحصار مربوط به ناشران قانونی باشد که همسدا با ارشاد در کار کنترل انتشار و انتظام کتاب‌اند.

حلقه مفقوده بحث اما، طبق روال معمول چند دهه اخیر، نویسندگان و مترجمان مستقل از بازارند. هرچند به‌رکبت شکوفایی نشر در دهه‌های هشتاد و نود، پدیده‌های همچون کارشناس نشر و دبیر مجموعه در نشر ما چنان پا گرفت که در غالب موارد، نویسندگان در آن مستحیل شدند و خود به قالب یکی از پیچ‌ومهره‌های مهم چرخه نشر درآمدند که با مطبوعات، مجلات، روابط‌عمومی و «تیلیغات» –آنچه آدورنو حیات سرمایه‌داری و صنعت فرهنگ‌سازی را منوط به آن می‌داند– کار این چرخه را شتاب بخشیدند و به انباشت سرمایه دامن زدند. از طرفی، در غیاب سندیکا یا اتحادیه‌ای کارآمد برای نویسندگان که به‌طور مختار و صلتی، بدون هرگونه بگیرببند و زدوبند، بتواند مطالبات و خواست‌های صنفی را پیگیری کند، اتحادیه و سندیکاهایی فضا را پُر می‌کنند که امکان فعالیت مختار و در جهتِ دموکراسی را ندارند و به‌جای رقابت به انحصار و درخودماندگی درآزند. از این‌رو در غیاب هرگونه اتحادیه و سندیکا و دست صنفی کارآمد، به‌رورز، سرمایه، بازار را در دست می‌گیرد و هیچ‌چیز در این چرخه اخلا نم‌کند تا ماشین سرمایه با شُل‌شدن پیچ و مهرای دست‌کم چندصیاحی از کار بیفتد و اهل فرهنگ را به چاره‌اندیشی وادارد.

انباشت سرمایه، مسئله مبتلابه دیگری است که معادلات نشر را برهم زده و جدالی جمعی ساخته است. هاروی در ادامه مفهوم «حق به شهر» از امرارمعاش می‌نوشتند. نظم خودجوشی که کانتور از آن می‌گوید و تبارش به ایده دست نامرئی بازار آدم اسمیت می‌رسد، درست خلاف نظمی است که آدورنو در آثار مختلف خود خاصه در مقاله «صنعت فرهنگ‌سازی»^۳ از آن سخن گفته و آن را کار هنر می‌داند. آدورنو باور دارد، نظمی که صنعت فرهنگ بر انسانها تحمیل می‌کند، همواره همان وضعیت موجود است و حتا اگر این وضع موجود کامیابی بسازد گذرایی را تضمین کند، فریبی ناپیدا در خود دارد. ازقضا آدورنو تناقض‌آمیز است و آن‌طور که از مقاله موصوف برمی‌آید چنان تابع قانون می‌باشد شده که دیگر مایده نمی‌شود. با این وصف، انگیزه‌ها دیگر آشکارا اقتصادی‌اند. نظمی که کانتور می‌خواهد برمینای نظام بازار آزاد در فرهنگ پیاده کند همان نظمی است که در صنعت فرهنگ‌سازی وعده داده می‌شود و در این میانه هرکس به منابع ثروت و قدرت دسترسی بیشتر دارد، بازار را به انحصار خود درمی‌آورد. برگردیم به بحث قاجاق یا توزیع غیرقانونی کتاب، که مصداق همین نظم خودجوش در فرهنگ است و از این‌رو که در دوران اخیر، پدیده بازار آزاد مورد تردید اساسی است و ایده نظم بازار به انحصار تن داده، اعلام حاکمیت نظم بر فرهنگ نیز به‌خاطر نسبت وثیقش با بازار و منفعت، به انحصار منجر می‌شود. گیرم این انحصار مربوط به ناشران قانونی باشد که همسدا با ارشاد در کار کنترل انتشار و انتظام کتاب‌اند.

● **«قاجاق کتاب» عنوان دعوی مطروحه اخیر در حوزه فرهنگ است. طرفین دعوا دستفروشان کتاب‌اند و ناشران، غائله اخیر اما مدعیان بسیار دارد که بر سر مفاهیم و مصادیق دعوا اختلاف دارند. ناشران، دستفروشان یا افستی‌ها یا سارق کتاب می‌خوانند و برخی باور دارند عمده کتاب‌هایی که افست می‌شوند، بدون مجوز یا بلاصاحب‌اند و کتاب‌های مجوزدار سهم ناچیزی در بساط دستفروشان دارند.**

«توسعه» سخن به‌عین‌ای می‌آورد و از مازادی که از کسی یا جایی برکشیده می‌شود در حالی که کنترل توزیع در دست شمار اندکی قرار دارد. این وضعیت به‌گمان هاروی تحت نظام سرمایه‌داری ادامه پیدا می‌کند. سرمایه‌دار باید بتواند تولید اضافی ایجاد کند تا ارزش اضافی به‌وجود بیاورد و آن نیز به‌نوبه خود باید دوباره به چرخه سرمایه برگردد و سرمایه‌گذاری شود تا ارزش اضافی بیشتر پدید آرد. منطق سرمایه تمام وجوه زندگی اجتماعی را به مستعمره خود بدل کرده و تابعیت نیروی کار از سرمایه نیز مدام بیشتر می‌شود. فرهنگ نیز از این منطق در امان نمانده و باید زیر سیطره قواعد بازار قرار بگیرد. «نیاز دائمی به یافتن زمینه‌های سودآور تولید و جذب مازاد سرمایه سیاست سرمایه‌داری را شکل می‌دهد. این امر هم‌چنین سرمایه‌دار را با شمولی در مسیر توسعه پیوسته و بی‌مشکل مواجه می‌سازد.» از همین‌جاست که سرمایه‌دار باید قوانین زحمت و بی‌تعارف رقابت را به‌کار بگیرد و نیز زمان کارشکست سرمایه را کوتاه‌تر کند که در فعالیت فرهنگی به‌خاطر معافیت‌های مالیاتی سد مقررات هم برداشته شده و این مسیر کوتاه‌تر هم است. حال اگر سرمایه‌داران نشر شامل ناشران و باند‌های توزیع غیرقانونی کتاب، هریک از این موانع بر سر راه گذر نکنند، انباشت سرمایه متوقف می‌شود و آنان را با بحران کساد و ورکود، چه‌سا نابودی سرمایه مواجه می‌کند. وگرنه اینکه نشر ایران به‌دلیل چاپ و انتشار کتاب‌های بدون مجوز، در شرف فروپاشی است چندان قرین به واقعیت نیست. برای آنکه قرائن و امارات –کشایش شعبات نشرها در لوکس‌ترین پاساژها و محلات فرادست شهری– از این افول خبر نمی‌دهد. مگر وضعیت فراگیر تحریم اقتصادی را –که شامل کاغذ هم می‌شود– تعمیم دهیم به نشر و به این نتیجه برسیم که چرخه انباشت سرمایه دچار مانع بزرگی شده است. برای رفع مانع اخیر به‌سبک دیگر کنشگران عرصه تجارت، باید راه دورزدنی جست و آن پاک‌سازی راسته انقلاب از کسانی است که برخی از آنها خود در کار انباشت سرمایه‌اند و برخی دیگر، تنها دستفروشان‌ی که از راه فروختن کتاب‌های دست دوم و کتاب‌های بدون مجوز نان درمی‌آورند. به این ترتیب درک ضلع دیگر ماجرا هم ممکن می‌شود: قدرتی که دولت اعمال می‌کند برای نظم‌بخشیدن، که شامل تضمین گردش و انباشت سرمایه می‌شود. دلیل وجودی دولت‌ها شاید، تضمین همین کارکرد است و اینجا‌جست که شکل‌گیری تفاهنامه نهاد متولی کتاب با اتحادیه ناشران و بحث راه‌انداختن «پلیس کتاب» معنا می‌شود و نیز سیستم تازه اخذ مجوز که بناست از سال دیگر جای بوروکراسی موجود را بگیرد و هنوز از چندوچون آن خبر چندانی در دست نیست و طرفه آنکه این خبر در میان انبوه اخبار «قاجاق کتاب» کم شده است.

دست‌آخِر، بحریوت تمام ایده‌های ما که می‌کوشد فضا را از جهات مختلف ترسیم کند و بر سایه‌روشن‌های بلوای اخیر از زوایای دیگر نور بتاباند، پدیده سانسور است که چنان وحیم و متورم شده که تمام وجوه فرهنگ و نشر ما را در بر گرفته. شاید از این‌روست که حسن روحانی در تبلیغات انتخاباتی خود نوبت به فرهنگ که می‌رسد، تنها سیاست فرهنگی خود را لغو یا برداشتن سانسور می‌خواند که البته بعد از روی کار آمدنش به طرح «خودتنظیمی»، همان سپردن سانسور به ناشران، تخفیف یافت و آن‌هم با مخالفت ناشران به سرانجام نرسید. اگر سانسور پیش از چاپ و اخذ مجوز پخش نبود شاید می‌شد با پدیده دستفروشی و بساط‌گردن کتاب مواجهه منطقی و سراسرست‌تری داشت، اما در اوضاع موجود هرگونه اقدام در جهت به‌نظم‌درآوردن عرصه کتاب، به حذف بخشی از فرهنگ مکتوب ما منجر خواهد شد که مانند فخره‌ای خالی در فرهنگ، به‌طرزی کاذب پر خواهد شد. سرآخِر این دریغ می‌ماند که چنان جمع و عزم و اراده‌ای برای مسئله بنیادین لغو سانسور صرف نشد، که از رئیس‌دولت تا نشر و نویسند مستقل، یک‌صدا آن را مانعی بر سر راه آزادی بیان و اندیشه می‌دانند. حتا اگر این مطالبه هم مانند بخشی دیگر از مطالبات در دولت تدبیر و امید به‌تعمیق این افتاد با جامه عمل نمی‌پوشید، شاید با ظنین آن مانند «ما نویسنده‌ایم» تا سال‌های سال، امید به تغییر در عرصه فرهنگ برجا می‌ماند.

- «قاجاق کتاب» عنوان نشست اتحادیه ناشران و کتابفروشان است که آن را تکثیر کتاب‌های غیرقانونی خوانده‌اند.**
- «سیاست‌های خیابانی» جنبش تهی‌دستان در ایران، آصف بیات، ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی، نشر پردیس دانش**
- کتاب «حق به شهر» ریشه‌های شهری بحران‌های مالی، دیوید هاروی و اندری مری‌فیلد، ترجمه خسرو مالتی، نشر دیپای اقتصاد**
- «ادبیات و اقتصاد آزادی» نظم خودجوش فرهنگ، پل کانتور و استفن کاکس، ترجمه سلما رضوان‌جو، نشر دیپای اقتصاد**
- مقاله «صنعت فرهنگ‌سازی: روشنگری به‌مثابه فریب توده‌ای» از کتاب «مسائل نظری فرهنگ»، ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو، ترجمه مراد فرهادپور، ارغنون ۱۸**

شیرازه

خیام فیتزجرالد و رمانی از مانکل

● **شرق:** معروف است که شعر ترجمه‌پذیر نیست و ترجمه خوب از یک شعر، بازآفرینی آن در زبانی دیگر است نه ترجمه لغت‌به‌لغت. ترجمه موفق ادوارد فیتزجرالد از رباعیات خیام را نیز از همین نوع ترجمه‌ها دانسته‌اند. ترجمه‌ای که می‌گویند نمونه‌ای است از بازآفرینی موفق شعر از زبانی به زبان دیگر؛ حتی برخی این بازآفرینی را شعری مستقل از شاعری قدرتمند می‌دانند که عنوان «رباعیات خیام» به آن داده شده است. کتاب «سرگذشت رباعیات، درنگی بر رباعیات خیام ترجمه ادوارد فیتزجرالد» که توسط مصطفی حسینی گردآوری و ترجمه و در نشر که منتشر شده است، مجموعه مقالاتی است درباره فیتزجرالد و ترجمه ماندگارش از رباعیات خیام. کتاب شامل هشت مقاله است. «ادوارد فیتزجرالد، مترجم-شاعری خلوت‌گزیده» نوشته شلدن گلدفارب، «فیتزجرالد و ادب کهن پارسی» نوشته اسماعیل زارع‌بختاش، «اشاکمل، تیز و فیتزجرالد» نوشته هُرسُت فرنس، «نکاتی تازه در باب رباعیات عمر خیام اثر فیتزجرالد» نوشته ادوارد هنر آلن، «سرودی جاودانه» نوشته آ.ج. آربری، «تأثیر رباعیات خیام بر ادبیات و جامعه غرب» نوشته یوس بیخستراتن، «وانیلی استوکس، اولین مروج رباعیات عمر خیام فیتزجرالد» نوشته جان درو و «تقویم احوال و آثار ادوارد فیتزجرالد» نوشته دنیل کارلین، عنوان‌های مقالات این کتاب است که در پیشگفتار کتاب درباره هرکدام از آنها توضیحی داده شده است. در آغاز این پیشگفتار به نقل از دیک دیویس درباره ترجمه فیتزجرالد از رباعیات خیام آمده است: «رباعیات عمر خیام ترجمه فیتزجرالد که در سال ۱۸۵۹ منتشر شد، معروف‌ترین ترجمه از فارسی به انگلیسی و شاید معروف‌ترین ترجمه از هر زبانی به انگلیسی باشد. اثری که احتمالاً پر فروش‌ترین کتاب شعر انگلیسی است که تاکنون به زور طبع آراسته شده است.» چنان‌که گفته شد برخی ترجمه فیتزجرالد از رباعیات خیام را فراتر از ترجمه می‌دانند و در یکی از مقالات این کتاب نیز به این موضوع اشاره شده است؛ مقاله‌ای با عنوان «نکاتی تازه در باب رباعیات عمر خیام اثر فیتزجرالد» نوشته ادوارد هنر آلن. نویسنده در جایی از این مقاله به نقل از پروفسور چارلز الیوت نورتن درباره فیتزجرالد و ترجمه‌اش از رباعیات خیام می‌نویسد: «او را باید مترجم نامید تنها به این علت که لفظ دیگری نمی‌توان یافت. او روح شاعرانه را از یک زبان به زبان دیگر درآورده و در

قالب تازه‌ای ریخته که یکسره از قالب سابق آن متفاوت نیست، به‌علاوه آن را با مقتضیات زمانی، مکانی، عادات و رویه فکری یافت جدید سازگار کرده است. رباعیات عمر خیام کار شاعری است که ملهم از شاعر دیگری است؛ تقلیدی از آن نیست، بلکه بازآفرینی آن است، ترجمه نیست، بلکه بازسرای یک الهام شاعرانه است.»

رمان «گفتش‌های ایتالیایی»، نوشته هنینگ مانکل و ترجمه امیر بدایه‌پور، دیگر کتاب تازه‌ای است که در نشر آگه منتشر شده است. هنینگ مانکل نویسنده‌ای سوئدی بود که در سال ۲۰۱۵ درگذشت. او همچنین یک فعال اجتماعی بود و به بی‌عدالتی و نابرابری در کشور خود و کشورهای دیگر انتقاد و اعتراض داشت و دیدگاه انتقادی خود را در داستان‌ها و نمایش‌نامه‌هایش نیز مطرح می‌کرد. مانکل همچنین به‌خاطر آثار جانی‌اش و خلق شخصیتی به نام کاراکراه کورت والاندِر مشهور بود. رمان «گفتش‌های ایتالیایی» او رمانی است در چهار بخش یا بنا به نام‌گذاری خود مانکل چهار مومومان به نام‌های «بیخ»، «جنکل»، «ریب» و «انقلاب زمستانی» که به‌تدریج با سطرهایی است از صفحات آغازین این رمان: «این بیخ آمده که بماند. امسال، در آغاز هزاره نو، زمستان بسیار سرد است. امروز صبح وقتی در تاریکی ماه دسامبر بیدار شدم، خیال کردم که می‌توانم صدای آواز بیخ را بشنوم. نمی‌دانم این فکر از کجا به سرم زده که بیخ می‌تواند آواز بخواند. شاید وقتی پسربرچه بودم، پدربزرگم که همین‌جا، در همین جزیره کوچک، زاده شده بود چنین چیزی به من گفته باشد. اما صبح امروز، هنوز تاریک بود که با صدایی از خواب جستم. صدای گریه یا سگ نبود، تا حد حیوان دارم که خوابشان از من عبیق‌تر است. گریه‌ام پیر و شکن است و سگ گوش راستش کر شده و گوشت چیش کم‌شنوا. می‌توانم بی‌آنکه بفهمد از پشت سرش چهاردست‌وپا در شوم. اما آن صدا؟ سعی کردم در آن تاریکی هوش و حواسم را جمع کنم. کمی پیش از آن بود که بفهمم صدا باید صدای تکان خوردن بیخ باشد. هرچند ضحامت بیخ خلیج از سی سانتی‌متر هم بیش‌تر شده…»

از هنینگ مانکل پیش از این آثار دیگری نیز به فارسی ترجمه شده که از آن جمله است چهار نمایش‌نامه که با ترجمه محمد حامد در کتابی با عنوان «دیدار در بعدازظهر و سه نمایشنامه دیگر» به چاپ رسیده است.